

معلمِ دیزاین؛ اخگری که باید باشد!

به نام یکتا

در شماره ۳۸ نشریه دستاورد، از ضرورت آمیبی بودن آموزش دیزاین، به این مفهوم که باید انعطاف و انطباق حداکثری را با شرایط جدید و واقعیت‌های جامعه داشته باشد صحبت کردم. لیکن از منظر تفکر سیستمی^۱، این تنها برنامه آموزشی و رویکردهای آن نیست که موفقیت یا شکست یک سامانه‌ی آموزشی را رقم می‌زند یا می‌تواند اهداف ویژه‌ی آن را محقق سازد. بلکه عوامل بسیار دیگری از جمله، مجموعه اسناد بالادستی و رویکردهای آنها، کیفیت‌های معلمی استادان، منابع علمی، دانشجویان، محیط کالبدی، بر ساخت‌ها^۲ و فضای اجتماعی-فرهنگی آموزش و بازبودن مسیرهای بازخورد در تحقق این اهداف نیز بسیار مهم هستند که البته میزان اهمیت آنها یکسان هم نیست: در این بین، نقش معلمان دیزاین، کلیدی و بسیار تعیین‌کننده می‌باشد. ادبیات حوزه آموزش و سخن بزرگان نیز، همگی گواه از اهمیت و نقش کلیدی معلم در آموزش را دارد. مثلاً، ویلیام وارد^۳ که از جمله نویسندگانی است که ادعا شده فراگفت‌های وی دارای بیشترین ارجاعات و استنادات است در باره نقش انواع معلمی گفته است: "معلم معمولی، درس می‌دهد؛ معلم خوب، توضیح می‌دهد؛ معلم برتر، استدلال می‌کند ولی معلم عالی، الهام بخش است". سعدی، علیه‌الرحمه می‌سراید که: "درس معلم اربود زمزمه محبتی؛ جمعه به مکتب آورد طفل گریزی را" یا کارل مینگر^۴، روانپزشک آمریکایی بدرستی معتقد است: "این که خود معلم کیست بسیار مهم‌تر از چیزی است که درس می‌دهد". همه این باورها، اظهارات و استدلال‌ها، معلمی را چیزی بیش از انتقال دانش صرف معرفی می‌کند و سوخت درونی و شخصیت وی را منشاء حرکت و آموزش قلمداد می‌کند. حال این سوال مطرح می‌شود که این "درون‌انگیزی"، "الهام‌بخشی"، "فرتابی"، "گدازشگری" یا "برافروزی" معلم چه کیفیتی است که بسیاری از بزرگان، هریک به نوعی، از آن به عنوان عصاره یادگیری و آموزش یاد کرده‌اند که عدم وجود آن، خط بطلانی است بر بقیه کیفیت‌ها و کمیت‌های معلمی؟! آن چه اخگری است از ذات معلم که زغال سرد مخاطب خود را در تنور کلاس گداخته، برافروزدگی را در وجودش نهادینه می‌کند؟! اگر بپذیریم که آموزش (در معنای عام آن) انتقال دانش به یک انسان است و آموزش دیزاین (به معنای تخصصی آن) انتقال دانش و مهارت خلق دنیای مصنوع به انسان طراح است که تازه این همه، آغاز راهی برای خلق کثرتی بیشمار از مصنوعات، محیط‌ها و خدمات است؛ آنگاه باید نیز بپذیریم که اهمیت برافروزدگی در آموزش دیزاین، به مراتب بالاتر از مفهوم آموزش عام است؛ چراکه آموزش در معنای عام آن، یعنی وقتی که دانش از فردی به فرد دیگر رونوشت شده، ماموریت آموزش تمام می‌گردد. لیکن در آموزش دیزاین، آموزش باید با پرورش خلاقیت و توان آفرینندگی هنرجو همراه باشد تا بتوان از تحقق اهداف آموزشی آن اطمینان حاصل کرد و این‌گذری است پُر فراز و نشیب در تاریکی‌ها که بجز گیرانه‌ی معلم دانای طراح دلسوز، روشن و هموار نمی‌شود.

اگر طراحی را، هنر نوازش حس و عقل در بیان معنی تعریف کنیم از این منظر، طراح هنرمندانه می‌کوشد تا حواس مخاطب را نوازش کند و طنین این نوازش هماهنگ، اندیشه وی را در تصدیق این نوازش به اهتزاز درآورد و تنها آن‌گاه است که محصول یا خدمت، معیارهای "رضایت" و "لیاقیت" بکارگیری توسط انسان را پیدا می‌کند. از منظر این قاب، طراح باید گذشته از مرزهای بیولوژیکی و حواس، بتواند معبر فهم

— سرمقاله



خود را از لایه‌های فرهنگی، اجتماعی، رسوم، سنت‌ها، آیین‌ها، جنسیت‌ها، سن و سال و طبقه اجتماعی فرد یا گروه احداث نموده، تفسیر مناسبی از کانون "ارزش‌ها و نیازهای" مخاطب به وی ارائه نماید. بنابراین معلم دیزاین باید توان عبور از دو جداری که در میانه‌ی "بود و باید" قرار دارد داشته باشد: جداره اول، بود و باید معلم-شاگرد است و جداره دوم بود و باید طراح-کاربر. چالش جداره اول، این است که معلم دیزاین بتواند ضمن درک و آموزش کامل فرایند غیرملموس دیزاین، دانشجوی خود را در مسیر یادگیری ناوبری کند و چالش جداره دوم، این است که معلم دیزاین بتواند دانشجوی خود را به کانون ارزش‌های آشکار و پنهان مخاطب محصول رهنمون گردد. به نظر می‌رسد که وجود این جداره‌ها، خلیج‌هایی است بین استاد، دانشجو و کاربر محصول و به اعتبار دیگری، فاصله‌هایی است بین هر یک از ما سه تن و حقیقت. بنابراین استدلال می‌شود که نقش معلم دیزاین در هدایت فرایند پیچیده‌ی آموزش طراحی، انطباق خود با حقیقت است و این عهدی است گران و پرمایه. اما چگونه می‌توان اطمینان حاصل کرد که در فرایند طراحی معلم دیزاین خود قادر خواهد بود این جداره‌ها و موانع را بردارد و خود مانعی برای بستن معبر خلقی محصول نشود؟ یک فرض آن است که ساده‌لوحانه بیانده‌ییم که اساساً حایل و حجابی وجود ندارد و این همه، وهم است که این خود، نقض ذات آموزش است. فرض دیگر آن است که وجود حقیقی این جداره‌ها را به مجاز توهمی ولی بی‌خاصیتی برای دانشجو تبدیل کنیم و آموزش را به خود مخاطب (دانشجو دیزاین) واگذار نماییم که این نافی مشروعیت حضور معلم است. فرض سوم این است که این جداره‌ها را به چشم خرد، به رسمیت بشناسیم و عهد معلمی خود را در هم نشینی و همرفت^۵ ساختن جان برداشتن حایل‌ها به اندیشه‌ی دانشجوی دیزاین تعریف نماییم. تنها از این طریق است که می‌توان از یکسانی استاد، دانشجو و کاربر، به نفع خلقی محصولی هماهنگ با نیازهای پنهان و آشکار وی بهره جست. در این مقام، استاد و دانشجو باید وحدت یابند و از قشر خاکستری، مات و پُرچین و شکن موجود خود، تراشه‌های مشعشع و بلورین ایده‌های نوآورانه را سخاوتمندانه بر سر محصول بنشانند. اما سوال این جاست که چه کسی توانایی دارد که با صیقل وجود خود و قوام صفت‌های نیکو، توانایی یکی شدن با حقیقت مطلوب را داشته باشد؟ این "دوستی" با "حقیقت" در آموزش دیزاین کجاست و چه نشانگرهایی می‌تواند برای ما داشته باشد؟ آن چه بدیهی است این است که هر چقدر بین وصل ذهن خیال‌انگیز طراح و حقیقت نیاز فاصله بیافند ایستگاه‌های تفسیر و تأویل و ترجمان بیشتر خواهد شد و انکسار و اعوجاج بازنمایی حقیقت در قالب محصول دشوارتر خواهد بود؛ مثل عبور از یک لایبرنت تو در تو آینه‌کاری شده! بنابراین چاره راه در اتخاذ رویکردی با دو گام اساسی است: اول آن که به تفکیک و کثرت عناصر خلقی اثر باور داشته باشیم و تلاش کنیم که با ترانس پایین، این عناصر را روی هم منطبق، همسو و هم‌راستا کرده، ابعاد ممکن و متنوع وجودیمان را منطبق با حقیقت، تک ریخت نماییم. دوم آنکه جام وجودی خود را آنقدر بلورین و شفاف سازیم که تشخیص ظرف از مظهرمان غیرممکن باشد. در این قیاس و در مقام آموزش، مظهری است، دانشجو است و مظهری دانشجو، کاربر. تحقق این رویکرد، به پاکی اندیشه، ژرفای دانش، بیکرانگی تلاش و مثنه‌های خلاقیت و بخشش نیاز دارد. اگر "معلمی" باشد که باید باشد اوست که بی‌رنگ است و در پیوندی مستمر با عشق، به شکوفایی آن دیگری میبالد و در قمار مُدام با خود، آگاهانه رنگ جام جان خویش می‌بازد. در این مقام، معلم هیچ نمایی، رخی، ظاهری، نیرنگی، خدعه‌ای، نفاقی، دیسبسه‌ای، کم فروشی‌ای، بدفروشی‌ای نداشته، خود همه، آموزش بی‌من می‌شود. اخگر عشق این معلم به فراگیری و یاددهی، به مثال‌گیرانه‌ای عمل می‌کند که نه تنها وی را گذاخته، که در تنوره کلاس، گذاشگر اندیشه دانشجویان نیز می‌شود و زمینه همرفت و امتزاج انرژی‌های اهالی این تنوره را مهیا می‌سازد. بنابراین از آنجایی که معلمی و به طور ویژه، معلمی دیزاین، به عشق واقعی نیاز دارد آموزش دیزاین، فرایند پیچیده و دشواری استدلال می‌شود که طریقت آن، کار هر مدعی نیست. این عشق، زلال آبی است که فقط از چشمه‌های پاک می‌جوشد و سریان آن، هیچ ربطی به نم پستوهای کمسویان و مدعیان پوشالی ندارد. عشق معلمی، وجودی پاک، راستگو، شجاع و پذیرنده می‌طلبد و تنها همین عشق و آن وجود طاهر است که معیار لازم برای بودن در کاشانه خلاقیت می‌باشد. شاید این برگزیده‌هایی از غزلیات مولوی، معیارهای مطلوب "معلمی" را با ما بیاموزد:

حیلت رها کن عاشقا، دیوانه شو دیوانه شو	و اندر دل آتش درآ پروانه شو، پروانه شو
هم خویش را بیگانه کن هم خانه را ویرانه کن	و آنگه بیا با عاشقان، هم خانه شو، هم خانه شو
رو سینه را چون سینه‌ها، هفت آب شو از کینه‌ها	و آنگه شراب عشق را پیمانه شو، پیمانه شو
باید که جمله جان شوی تا لایق جانان شوی	گر سوی مستان می‌روی مستانه شو، مستانه شو
تو لیلۃ القبری، برو تا لیلۃ القدری شوی	چون قدر مر ارواح را کاشانه شو، کاشانه شو
اندیشه‌ات جایی رود و آنگه تو را آن جا کشد	ز اندیشه بگذر چون قضا پیشانه شو، پیشانه شو

اگر چنین نباشیم و نشویم مضمول سخن فردوسی حکیم خواهیم شد که:

همه هر چه بایستم آموختم	چو گفتمی که وام خرد توختم
که بنشاندت پیش آموزگار	یکی نغز بازی کند روزگار

محمدرزاقی

مدیرمسوول و سردبیر دوفصلنامه دستاورد

۱. سامانه یا سیستم، به مجموعه‌ای از عناصر و فرایندهای مرتبط اطلاق می‌شوند که هدف یا اهداف خاصی را تأمین می‌کنند. هر سامانه دارای درونداد (ورودی)، برونداد (خروجی)، پردازش و بازخورد است. مدیران با بررسی ساختارها، برنامه‌ها و خروجی‌های واقعی و در پیوند با هم، عملکرد سامانه را در بازه‌های زمانی متواتر و منظم مورد ارزیابی قرار داده، با تغییر اجزای سامانه، نسبت به تحقق اهداف آن، واکنش نشان می‌دهند. تأیید یا بی‌واکنشی به خروجی‌های نامطلوب، نشانه‌ی بیماری نهادینه شده در یک سامانه است.

۲. برساختگرایی اجتماعی، نظریه‌ی جامعه‌شناسی است که بر اساس آن، مفاهیم ذهنی از طریق کنشگری‌ها، به واقعیت اجتماعی تبدیل می‌شوند. در این دگرذیسی، جامعه دارای عاملیت است. به عبارت دیگر وقتی درونمایه‌های ذهنی افراد به اذهان افراد یک جامعه مهاجرت می‌کنند و دیگران نمود عینی این درونمایه‌ها را در جامعه می‌بینند یک برساخت اجتماعی تکوین یافته است. مثلاً ادراکی که از مفهوم "هنرپیشه" یا "هنرپیشگی" در جامعه وجود دارد یک برساخت اجتماعی است.

۳. William A. Ward

۴. Karl Menninger

۵. همرفت، انتقال یا رسانش گرما درون یک سیال یا از یک جسم به جسم دیگر و از طریق یک سیال واسطه صورت می‌گیرد. مثلاً وقتی رادیاتور شوفاژ اتاق با است گرمای رادیاتور، از طریق همرفت هوای اتاق به ما و اشیاء درون اتاق منتقل می‌گردد.